

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

آن زمان خیلی از کارهای مرحوم آقا را ما انجام می دادیم، نامه هایی که این طرف و آن طرف می فرستادند را ما انجام می دادیم، مثلا به من می گفتند که این نامه را بخوان جوابش را بده ولی قبل از این که پاکنویس کنی بیا به من نشان بده، به ما برمی خورد که حالا بعد از این سنی که از ما گذشته دو تا خط هم نتوانیم بنویسیم! بعد می رفتیم نامه را برای ایشان می خواندیم، می گفتند که می بایست این کلمه را عوض کنی، به جای آن این را بنویس، ما عوض می کردیم و با خود می گفتیم چرا ایشان این حرف را زدند؟ و یا می فرمودند این مطلب را اضافه کن، بعد می دیدم این انشاء و این کلمه با شخصیت مخاطب.... این قدر ملاحظه می کردند و الان می بینم حق با ایشان بوده است، حق با ایشان بوده است، کار را نباید داد دست افراد، چون کار را بدهی دست افراد، هر کسی به مقتضای سلیقه و فهمش

انجام می‌دهد و آن وقت به اسم شما درمی‌آید، به اسم شما است دیگر، کار باید دست خودتان باشد، وقتی بخواهید یک چیزی به کسی بگویید - این چیزهایی که من می‌گویم مسائل اساسی است - بنویسید، این این این، وقتی نوشتید روی آن کاملاً فکر کردید، آن وقت بگویید.

من به یک شخصی یک مطلبی را گفتم، بعد یک دفعه دیدم یک موجی درست شد، گفتم چیه؟ آخر این حرف من که نباید موج ایجاد کند؟ می‌دیدم، به به، طرف رفته یک چیز دیگر گفته است به اسم من هم بوده، خودم گفتم برو این را بگو، من کی این را گفتم؟ آن وقت این به شخصیت افراد برمی‌خورد، به آبروی افراد مربوط است، نمی‌دانم به خصوصیت اشخاص ارتباط دارد، یا مثلاً فرض کنید که یک نفر نشسته یک مسئله بعد خودش می‌گوید که نه این جور می‌گویم بهتر نیست می‌گویم نه این طوری نه، این مال بعد است، مال الان نیست بله اگر مثلاً گوش نداد آن وقت باید این را گفت، الان زود است، یک پله زود است، التفات می‌کنید، اینها چیزهایی است که انسان بایستی که رعایت کند. در آن زمان من به

ایشان گفته بودم در همان وقت کارتتان را دست افراد
نسپارید، افراد هر کدام یک سلیقه خودشان و روی
فرهنگ خودشان می گویم دیگر آن آبروریزی خیابان
لاله زار را نمی دانم چه کسانی بودند، شنیدید که چه
بساطی درآمد؟ که اصلا ما خیس عرق شدیم از این
لات بازی ایشان و اوباشهایی که... آن وقت اینها
می شوند مسئول، مسئول امور مسئول رتق و فتق،
مسئول کارها، این مسائل مسائلی است که مورد نظر
و مورد توجه بزرگان بوده است و ما هم باید درس
بگیریم.

یکی از دوستان مرحوم آقای انصاری می گفت در
زمان ایشان در تمام مدتی که من ارتباط داشتم ایشان
یک بار به من نگفتند که این کار شما چیست؟ و من
هم اتفاقا آمادگی این را داشتم که اگر ایشان بگویند
نکن، انجام بدهم، مشکلی برای من نبود و خودم
تعجب می کردم چطور اینهایی که می آیند نزد ایشان
ریش دارند و یکی از ایشان مثل من نیست! می گفت
با خودم تعجب می کردم و می دیدم ایشان همان
جوری که با آنها حرف می زند با من حرف می زند

همان طوری که با آنها می‌خندد با من می‌خندد، یعنی یک احساسی بکنم که بعد به خود بیایم و به فکر فرو بروم که قضیه چیست نه، چنین چیزی اصلا من احساس نکردم و حتی هر وقتی که می‌رفتم پیش ایشان هر دو یا سه ماه یک مرتبه، خیلی گرم و خوب و... هیچی عیبی در خودم نمی‌دیدم که حالا ایشان تغییر موضع بدهد، اینها روش اولیای خدا است، روش اولیای خدا است که چطور اینها با مردم معاشرت دارند، چطور با مردم ارتباط دارند، اینها را ما باید یاد بگیریم و رعایت کنیم، تا این که یک روز یکی از افراد رفته بود و به یکی گفته بود که فلانی برای چه می‌آید این جا؟ از همین فضولهایی که همه جا هستند، از این فضولها همه جا هستند، ماشاءالله کم هم نیستند، بله فضولها، فلانی برای چه می‌آید این جا؟ ایشان به گوششان رسیده بود طرف را صدا کرده و گفته بودند که این جا مسئول دارد، هنوز مسئولش زنده است و نیازی به نصیحت شما نیست، ببینید، فعلا نیازی به نصیحت شما نیست، خب این فضولها می‌آیند و جوّ درست می‌کنند، بابا طرف که نمرده هنوز، اینها افرادی هستند که فقط به پشم نگاه

می‌کنند، به پشم و ظاهر و... این پشمش زیاد است
پس مقربتر است، حالا شما نگاه کنید عین همین
قضیه در بین ماها وجود دارد.

ما حرم امام رضا علیه السلام که می‌رویم چه
جوری از در مسجد گوهرشاد کفشها را درمی‌آوریم
و... چرا؟ چون امام رضا گنبد دارد! طلا دارد! امام
رضا درهایش طلا و نقره است! کاشی کاری دارد!
آینه کاری دارد! وضعش خوب است! امام رضا
خیلی وضعش خوب است! از همه ائمه پولدارتر
است! تا هند و کجا امام رضا سرمایه دارد! اخیرا
درآورده‌اند که کل یوسف آباد تهران جزو موقوفات
امام رضا است، به حال ادب می‌رویم، ریا می‌کنیم،
عجب چیزهایی، طلاکاری را بین، آینه کاری را
بین، فلان را بین، همین که اینها را می‌بینی سر
می‌آید پایین، هر چه بیشتر باشد سر بیشتر می‌آید
پایین، کفش را در می‌آوریم، در را می‌بوسیم، دیوار
را می‌بوسیم، ای امام رضا فدایت شوم بین چقدر
آمده‌اند از این طرف و آن طرف به زیارت تو...،
وقتی که وارد حرم می‌شویم خود را در فضای

آینه کاری احساس می کنیم، نه در فضای امام رضا،
توجه کنید، دقیق است قضیه، خود را در فضای
طلاکاری، چرا وقتی که وارد حرم می شویم
چشممان را به این طرف و آن طرف باید بیاندازیم؟
چرا نباید سرمان را بیاندازیم پایین و برویم داخل
حرم؟ چرا این طرف و آن طرف را نگاه می کنیم؟
امام رضا جلوی تو است چرا این طرف و آن طرف
را نگاه می کنی؟ مرتیکه به شمشیری که آن جا آویزان
است نگاه می کنی؟! برای دیدن شمشیر آمدی؟
می خواستی بروی موزه که دو قدمی تو است، باید
سر را انداخت پایین و حرکت کرد، حالا چشم
می افتد بیافتد، چشم حالا به یک چیزی می افتد چرا
باید وقتی که می خواهیم برویم ذهن به این طرف و
آن طرف متوجه بشود؟ با این حرف بزنیم با او حرف
بزنیم؟

در بقیع چهار امام دفن هستند، آنها همه پدرهای
امام رضا هستند، چهار امام در بقیع دفن است، خودم
با چشم خودم دیدم مراجع تقلید را که با کفش رفتند
تا دم قبر چهار امام بقیع، با کفش با نعلین، با چشم
خودم دیدم، درست، اگر آن یکی است این چهار تا

است، اینها پدرهای امام رضا هستند، مقام ادب اقتضای تقدم و اولویت والد را نسبت به ولد را دارد، شما وقتی که می‌روید در حرم موسی بن جعفر در کاظمین، اول باید او را زیارت بکنید، البته هر دو امام هستند، هر دو یکی هستند، و هر دو نور واحد هستند، ولی اول رعایت موسی بن جعفر است، لذا موسی بن جعفر مقدم است در دفن بر فرزند، هیچ وقت امام جواد را نمی‌آیند جلوی موسی بن جعفر دفن کنند، بلکه پشت سر موسی بن جعفر قرار می‌دهند. در ائمه بقیع هم نگاه کنید اول از همه امام مجتبی بعد امام سجاد بعد امام باقر و بعد هم امام صادق است، رعایت ادب است دیگر. در حالی که مرحوم آقا وقتی که می‌رفتند نه تنها در این جا بلکه تمام قبرستان بقیع را پیاده می‌رفتند، تمامش را، نه فقط کنار ائمه، حضرت ام البنین، حضرت ابراهیم، و سایر اهل بیت و اصحاب و بزرگان نظیر عثمان بن مضعون، بله خیلی از بزرگان در قبرستان بقیع هستند.

خب توجهی که در آن جا نسبت به ائمه بقیع

هست آن توجه مثل توجهی است که در حرم امام رضا داریم؟ یا فرق می‌کند؟ پس آن جا ما داریم نگاه به خاک می‌کنیم این جا هم داریم نگاه به طلا و جواهر می‌کنیم! این دین ما است! میزان معرفت ما همین قدر است، هیچی فرقی نکرده است، آن کسی که دارد می‌آید پیش آن ولیّ خدا، نگاه به لویه او نمی‌کند، آن نگاه به دلش می‌کند، نفسش، باطنش، نیتش، به اینها نگاه می‌کند و آن چیزها را می‌گذارد برای بعد، بعد همان بنده خدا می‌گفت که بعد از یک مدتی خودم سوال کردم از ایشان - خب دیگر حالا وقتش شده بوده- که آقا این قسمی که ما هستیم همین طور اشکال ندارد؟ یا این که ما ریش بگذاریم؟ ایشان با یک ملاحظتی، با یک لطافتی و ظرافتی فرموده بود حالا یک قدری اگر باشد بد نیست، خوب است، بهتر است که یک قدری باشد.

افرادی بودند، من یادم هست، در زمان مرحوم آقا، سالها می‌آمدند پیش ایشان و از ایشان دستور می‌گرفتند و ریششان را می‌تراشیدند، سالها، بله خب اینها عبور از ظاهر است و محبوس نشدن و خروج از زندان ظاهر.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد مطلبی که در دسته‌بندی روایات احرام به دست می‌آوریم این است که روایاتی که تعیین مواقیت را کرده‌اند این روایات مربوط می‌شوند به حکم ابتدایی و اوّلی مواقیت و احرام از آنها و آن مربوط به شخصی است که در حال صحت و سلامت و عدم خوف من مرض او امر او خطر او شیء او ضیق وقت... باشد که اینها عمده ادله ما را در باب تشکیل می‌دهند. مثل مواقیت التي وقتها رسول الله و امثال ذلك که اگر ما بخواهیم نسبت به اصل اوّلی در حکم مواقیت نظر بیاندازیم باید برگردیم و این روایات را مورد توجه قرار بدهیم.

بارها خدمت رفقا من عرض کردم که همیشه در مقام استنباط به دنبال هسته مرکزی بگردید و تشتت روایات باعث نشود که ذهن شما اولاً بلا اول در جهات مختلف فروعاً حکم، گیج و گم بشود، بلکه آن اصول و پایه‌های مطلب را که احساس می‌کنید نظر امام علیه السلام در تعیین آن هسته مرکزی حکم روی آن جهت یا جهات رفته آنها را به

دست بیاورید که البته خب تا حدودی این قضیه می‌شود گفت که به واسطه تبویبی که در کتب مسانید و مدارک ما فقها انجام داده‌اند این مسئله محیا شده است. آن روایات دست نخورده، و روایات کمتر در معرض توجیه و تغییر و تبیین قرار گرفته را ابتدای باب می‌آورند و بعد روایاتی که می‌تواند به عنوان مقید یا مخصّص یا فرض کنید که حالت خاص و امثال ذلک باشد آنها را در مراتب بعد ذکر می‌کنند و همینطور در وسائل شیخ حر به همین کیفیت عمل کرده‌اند گرچه هر کاری هم خالی از عیب و نقص نیست. آن روایات را و همین طور روایاتی که بعدا می‌تواند دلیل باشد آنها را انسان جمع کند وقتی که جمع کرد آن فضای مناسب استنباط برای او حاصل می‌شود و می‌تواند از آن فضا دیگر به سایر جهات نظر بیاندازد. حالا امروز انشاءالله اگر که ما مسئله را تمام کردیم در روز بعد رفقا خواهند دید آنهایی که موافق با کفایت محاذات میقات هستند نقاطی که به نظر نقاط تامل آنها بوده کجاست و کاملا دیگر قضیه روشن می‌شود که بله مثلا این مسئله از روایت برای او هنوز ناشناخته بوده است،

او این جای از روایت را نتوانسته بگیرد و او را وارد فضای دیگر کرده است، این راهها را می‌گذاریم انشاءالله برای روز بعد. البته قبلا صحبت آن شد و نسبت به این اشکالاتی که جریان اصل در این جا وارد می‌شود و اصل متقابل، آن اصول متقابلی که خدمت رفقا بنده عرض کردم، صحبتش شد، ولی از باب تکرار بد نیست وقتی که مسئله روشن بشود دیگر مورد مورد خالی از ابهام و اجمال باشد.

روایاتی که در این مسئله داریم دسته اول روایاتی است که صرف تعیین مواقیت است برای افراد صحیح و سالم و بدون حضر و بدون خطر و امثال ذلک این دسته روایات، روایات عادی است نه خوف از مرض است، نه خوف از خطر است و نه خوف از ضیق وقت است، وقت واسع است و خطر هم منتفی است، این دسته از روایات روایات اصول ما هستند که این را خواندیم، حالا امروز هم یک مقداری دوباره مرور می‌کنیم و آن نقاطی که مورد نظر است خب روی آن تکیه می‌کنیم.

دسته دیگر روایاتی است که مربوط به خوف

است و ضیق وقت و امثال ذلک که راجع به آنها اصلاً بحثی نیست، صحبت اصلاً روی جواز احرام از میقات است نه بحث از خوف وقت و ضیق وقت و اینها. در صورت ضیق وقت و اینها اصلاً یک مطلب دیگری است. بحث اولی ما و حکم اولی و فتوا و اجتهاد ما این است که آیا محاذات میقات کفایت می‌کند یا نمی‌کند؟ این بحث اول است پس بنابراین ما نباید آن روایات دیگر را در این جا دخالت بدهیم. بنابراین از اول اصلاً اسمش را نمی‌آوریم، اصلاً آن روایات را ذکر نمی‌کنیم، آن را بعد می‌آییم ذکر می‌کنیم، یعنی اگر خدا بخواهد در جلسات بعد آن جا باید پرسید چرا در این جا رسول خدا حکم به احرام از ادنی‌الحل که مثلاً تنعیم باشد کردند؟ خوب چرا؟ در آن مورد خوب دلیل داشته است دلش این است که فرض کنید که آن زن دارای عذر بوده است یا آن شخص... اینها را همه در وقت خودش ذکر می‌کنیم، فعلاً بحث ما در کفایت احرام از محاذات میقات و عدم کفایت است، پس بنابراین این دسته از روایاتی که مربوط می‌شود برای خوف وقت یا خوف مرض و یا حتی تقیه ما می‌توانیم بگوییم اصلاً

این روایات داخل در بحث ما نیستند و بحث فقط می‌رود روی روایاتی که جواز احرام از محاذات را می‌تواند اثبات کند آیا می‌تواند اثبات شود یا نه؟ پس بنابراین صحبت در این است در تبویبی که در این جا شده است ما نسبت به اینها این را مدّ نظر قرار نمی‌دهیم، عرض شد فقط یک روایت عبدالله بن سنان است و آن روایت هم مربوط به مدینه است که من أقام بها شهراً ثم بداله عن يمشي على غير طريق ذوالحليفة فيخرج من المدينة ستة أميال فيحرم منها این فقط یک روایت مربوط به عبدالله بن سنان است حالا ببینیم آیا با یک همچنین روایتی ما می‌توانیم استناد کنیم به جواز احرام از سایر محاذات با مواقیت یا نمی‌توانیم.

این روایت روایت خاص است، مربوط به مدینه است، لذا در این جا ما برخورد می‌کنیم به اطلاقات یا عموماتی که خود همان میقاتی که وقتها رسول الله در این جا بیان می‌کند که در این جا داریم که حضرت - در روایت معاوية بن عمار - می‌فرماید من تمام الحج و العمرة عن يحرم من المواقیت التي وقتها

رسول الله خب در این جا این اطلاق دارد، بعد می فرماید لاتجاوزها الا و انت محرم، خب دیروز هم عرض کردیم که در این جا حضرت می فرمایند که برای اهل عراق رسول الله تعیین میقات کرده است در حالتی که هنوز عراقی وجود نداشته است و لم یکن عراق وقت لاهل العراق العقیق و لم یکن عراق موجود فی ذلک الزمان، وقتی که رسول خدا برای آیندگان که هنوز نیستند تعیین میقات می کند چطور رسول خدا برای افرادی که از محاذات میقات وارد در حرم می شوند تعیین میقات نمی کند؟ چرا نمی گوید؟ خب چه فرقی می کرد؟ آیا در زمان رسول خدا ریاضی و نقشه و اینها ناقص بود و به زمان امام صادق که رسید نقشه ها کامل شد؟ خب فاصله که صد و پنجاه سال بیشتر نبوده، این که مسئله ای نبوده، قضیه ای نبوده که بیاید فرض کنید که بخاطر این یک محاذات با میقات را از روی نقشه و دایره کروی ارض حضرت بخواهد ترسیم کند، این که مسئله ای نیست، محاذات محاذات است دیگر، لغتش که در زمان امام صادق از المنجد درنیامده بود، لغت بوده، محاذات با میقات بوده است خود میقات

هم بوده است، این حرفها مسئله‌ای نیست که بخواهد مانع شود.

پس بنابراین این روایت از مسائلی است که ذهن فقیه را خیلی باز می‌کند و می‌برد به آن فضایی که در آن فضا فضای تدوین حکم است در آن فضا وارد می‌کند که امام صادق می‌فرمایند برای افرادی که وجود ندارند، حتی حضرت به فکرشان بوده است تعیین میقات کردند، خب این روایت را می‌توانیم بگوییم از روایات اصلی ما یعنی هسته‌های مرکزی ما برای تقریر حکم است. روایت دیگر باز روایت عمار است با سند دیگر، روایت دیگر روایت حلبی است که قال الاحرام من مواقیت الخمسه یا مواقیت. تلمیذ: این من تمام الحج یعنی چه یعنی حج کامل؟

استاد: بله

تلمیذ: یعنی کسی که از مواقیت نگذرد حجش

کامل نیست؟

استاد: خب حج نیست دیگر.

تلمیذ: کامل تمام است؟

استاد: بله مثل این که شما نماز بخوانید تشهد
نخوانید، تشهد داریم من تمام الصلاة، غیر تمام یعنی
ناقص، ابتر، بدون احرام نمی شود بی توجه رد شد.

تلمیذ: خود مواقیت جزئیت برای حج است؟

استاد: بله جزء است دیگر، یعنی بدون این تمام
نیست، ناقص است.

تلمیذ: پس استفاده می کنیم که تمام احرام غیر
میقات مربوط به ضرورت می شود و دیگر مربوط به
موارد اصلی دیگر نخواهد شد.

استاد: بله دیگر خب بله بله تمام حج منظورش
این است.

بله روایت دیگر روایت حلبی است که می
فرماید که الاحرام من مواقیت خمسہ منها... ببینید
الاحرام منها نمی گوید که الاحرام لاهل المدینه،
می فرماید الاحرام من مواقیت خمسہ، احرام از
کجاست؟ خب آنهایی که از محاذات عبور می کنند
چه؟ حضرت چیزی نگفتند، خب احرام باید از اینها
باشد احرام باید از مواقیت باشد وقتها رسول الله
لاینبغی در این جا اصلا نکره در سیاق نفی می شود
لاینبغی لحاج و لا لمعتمر ان یحرم قبلها و لا بعدها.

تلمیذ: احتمال دارد در سوال راوی بوده

و حضرت این را جواب می دهند؟

استاد: احتمال هم دارد که نبوده! ببینید با احتمال

که نمی شود، من عرض کردم که شما در آن جا

نیستید که بگویید این احتمال بوده است، خب هم

احتمال بوده که شخص گفته که آقا من می خواهم از

مدینه بیایم حضرت بخاطر این که سوال از مدینه یا

از جحفه کرده حضرت جواب دادند خب این

احتمال بله ممکن است که این طور بوده است. البته

با این لاینبغی اصلا صدر و ذیل بهم نمی خورند با

این احتمال، چون لاینبغی در جایی به عنوان تعلیل

ذکر می کنند که خود اول و صدر هم جنبه عموم

داشته باشد. از آن طرف خب احتمال دارد که راوی

از یک مورد خاصی سوال کرده است آن احتمال

مقابل که سوال نکرده است را چطور نفی می کنید؟

آن وقت چطور شما روایت را حمل بر یک احتمال

همین طوری می کنید؟ اگر احتمال دلیل دارد خب

باشد.

یکی از گرفتاری های ما همین است که یعنی اگر

شما فرض کنید که تقاریر را - حالا نه نسبت به این قضیه نسبت به همه تقاریر فقه - نگاه کنید می بینید روایت صریح آمده است مثلاً آن مؤلف یا آن فقیه آمده می گوید شاید بر این احتمال بوده است! بابا آن صراحت روایت را شما کنار می گذارید آن احتمال نادر را می آورید در این جا دخالت می دهید؟ این دیگر از کجا در آمده است؟! یعنی این اصول لفظیه دیگه از کجا در آمده؟ می گویم صراحت روایت امام را می گذارد کنار بخاطر یک احتمال که چه؟ که فلان فقیه حکم به این کرده است! خب کرده که کرده! بابا چرا شما این را دارید ندیده می گیرید. مثل این که فرض کنید که شما خودتان پیش یک مرد بزرگی بوده اید، در فلان جلسه هم شرکت کرده اید، بعد یکی می آید می گوید که آقا در فلان جلسه که شما هم بودید فلان حرف را زدند، بابا من که بودم، اگر نبودم احتمال داشت، ... شاید در آن یک تکه خوابت برده باشد! این دیگر چیست؟ خیلی عجیب است، حضور خودتان را و شعور خودتان و درک خودتان را کنار می گذارید! بابا خواب نبودیم دیگر، اگر خواب بودیم بالاخره... و احتمال صحبت یک نفر

دیگر را می‌آورید بر حضور خودتان ترجیح می‌دهید! ما در تقاریر و اینها از این مسائل زیاد مشاهده می‌کنیم لذا این بحث را بنده در همان کتاب اجماع آورده‌ام که چطور شده که ما ائمه را کنار گذاشتیم و روایات را کنار گذاشتیم و به احتمالات بشری متوسل شدیم! احتمالات بشری، امام را برداشتیم گذاشتیم کنار و حرف نمی‌دانم فلان آقا را گرفته‌ایم. حتما یک دلیلی داشته است! این حرف فلان آقا که حتما یک دلیلی داشته است این درست است روایت صحیح السند معاویة بن عمار یا فلانی از امام صادق درست نیست؟!

خب این چه دردی است ما نفهمیدیم! ما این را نتوانستیم تا حالا حلش کنیم! که این چه دردی است که حتما یک دلیلی بوده... بابا اینها را ما نداریم اگر بود می‌نوشتند در کتابشان، آن که برداشته یک کتاب می‌نویسد این قدر... خب چطور نمی‌نویسد؟ اگر نوشته خب خیانت کرده، خیانت کرده اگر بوده و نوشته، این به فقه و به اهل بیت و به اسلام و به تشیع خیانت کرده است، اگر نبوده و به ظن خودش است

که خب التماس دعا، این که دیگر مسئله‌ای ندارد که
بیاید روی این قضیه این قدر مجال بدهد و...
خلاصه خیلی ما عقب افتادیم، خیلی عقب افتادیم،
مسئله این طور نیست.

خب در این جا دوباره روایت دارد منتهی در
کافی داریم که لاینبغی لاحد أن یرغب عن موافقت
رسول الله در تتمه روایت حلبی باز می بینیم که این
روایت روایت عام است. باز دوباره روایت حلبی
است که در این جامی فرمایند که لاینبغی لحاج و لا
لمعتمر أن یحرم قبلها و لا بعدها خب این هم باز
مسئله مسئله عام است و در آخرش لاینبغی باز
دوباره آمده. در این جا روایات زیاد است. در این
جا روایت قرب الاسناد از علی بن جعفر است که می
فرمایند فلیس لأحد أن یعدو من هذه الموافقت التي
غیرها که دلالتش دلالت تقریبا می شود گفت تام
است، مثلا یک روایت داریم می فرماید که فهذه
الموافقت التي وقتها رسول الله لأهل هذه المواضع و
لمن جاء من جهاتها یعنی هر کسی از هر آن جهت
که آمد آن هم باید بیاید اینجا یعنی نه از آنجا، یعنی
فرض کنید که عراق این جا است اهالی که مال

مشرق هستند اگر فرض کنید که می آیند از این جهت می آیند دیگر، این هم یکی از مواردی است که خیلی روی آن می شود تکیه کرد که حضرت در اینجا می فرمایند محاذات با میقات کفایت نمی کند از آن جهت وقتی که می آید باید بیاید برای این مواقیت و این روایات خب مهم است که راجع به جهات این و لمن جاء من جهاتها من اهل البلدان از اهل بلدان آن کسانی که می آیند بایستی که مسیرشان را از این طرف قرار بدهند. خب این روایاتی است که در اینجا بر انحصار مواقیت برای حج از اینها دلالت دارد و عرض شد در آن هیچ دلالتی بر محاذات ندارد در حالتی که خب رسول الله می توانست این مطلب را بفرمایند. یا این که این قضیه محاذات با میقات در کتب سیره باشد در حالتی که ما در کتب سیره اهل سنت ما هم تفحص کردیم هیچ موردی از این که در زمان رسول خدا و بعد یک خبری که مستند به کفایت محاذات از میقات باشد پیدا نکردیم. این هم دلیل بر این است که در زمان رسول خدا صحبت از محاذات با میقات نبوده است و بلکه همان میقات

جحفه بوده و ذوالحلیفه و امثال ذلک. خب در این جا مسئله تمام است یعنی ما شک نمی‌کنیم بر این که محاذات میقات در زمان رسول خدا نبوده و در زمان ائمه هم بر این مسئله دلالتی بر جواز محاذات با میقات نداریم و همان طوری که عرض شد روایت عبدالله سنان برای کسی بوده که از مدینه خواسته برود برای جایی و...

تلمیذ: یک روایت دیگر هم هست که می‌فرماید لاینبغی لحاج ولا معتمر أن یحرم قبلها و لا بعدها استاد: بله عرض کردم دیگر.

تلمیذ: این غیر از روایت اول است.

استاد: این را اول مثل این که گفتم، شاید من فراموش کردم این را، علی کل حال این مسئله مسئله خیلی مهمی است و حتی می‌توانم عرض کنم که یک مقداری هم از اطمینان آن طرفتر است، یعنی با این عباراتی که ما در روایات می‌بینیم برای انسان قطع پیدا می‌شود که اصلاً غیر از این جایز نیست شبهه‌ای حتی وجود ندارد تا چه برسد به این که انسان با ضم و ضمائم این مطلب را بخواهد تقویت کند. با این تعبیر تند که لاینبغی و یا لایجوز و امثال ذلک.

روایت عبدالله بن سنان همان طوری که عرض کردیم خدمت رفقا اگر یادتان باشد اصلاً ربطی به قضیه ندارد در روایت عبدالله بن سنان حضرت می‌فرمایند که من أقام بالمدينة شهرا خب من أقام بالمدينة شهرا، از کجای این ما استدلال می‌کنیم بر این که هر کسی که می‌خواهد برود به سمت مکه می‌تواند احرام ببندد؟ یخرج ستة اميال در روایت داریم، کسی که یک ماه در مدینه توقف کرده و بعد از یک ماه می‌خواهد برود حتی بیست روز هم نه، حتی فرض کنید که یک هفته هم نه، اگر شما بگویید که من أقام بالمدينة شهرا در این جا فقط یک توضیح و قید اضافی است و دلیلی بر دخالت این قید در مانعیت از محاذات با میقات ندارد، خب ما می‌گوییم خلافت در این جا است و آن این است که هر قیدی که متکلم در مقام بیان ملاحظه کرده باشد آن قید حکایت از مراد جدی متکلم در مقام بیان دارد تا وقتی که خلاف آن ثابت شود، وقتی که شما بگویید اکرم زیدا ليلة الخميس به اتفاق صدیقه این به اتفاق صدیقه قیدی است که دلالت بر دخالت وفق و وفاق

در وجوب اکرام می‌کند در نزد متکلم تا وقتی که خلافش ثابت نشده باشد پس بنابراین شما نمی‌توانید تنهایی آن زید را در لیلۃ الخمیس اکرام کنید اگر اکرام کنید ذمه شما بری از تکلیف نشده است یا این که اگر فرض کنید که اکرم زیدا در لیلۃ الخمیس، قطعاً لیلۃ الخمیس دخالت در براءت ذمه مکلف از مکلف به دارد، اگر در لیلۃ الاربعاء امید اکرام کردید این فایده ندارد و باید تجدید اکرام را در لیلۃ الخمیس به جا بیاورید. مگر این که شما به واسطه قرائن حالیه یا مقامیه و مقالیه و امثال ذلک به این نکته پی ببرید که منظور مولا صرف الاکرام است، منتهی به لحاظ اولویت و رجحان و استحسان لیلۃ الخمیس را در اینجا دخالت داده است و آن لا لنا باثبات هذا فی المقام وقتی که امام می‌فرماید اقام بالمدينة شهرا چطور شما می‌آید و با الغاء غیر... کی گفته؟ ما اصلا الغاء غیر نداریم، ما در اصول لفظیه الغاء غیر نداریم، از کجا درآمده این الغاء غیر؟ با الغاء حدس و الغاء غیر... نخیر الغاء غیر نداریم، خب اگر این است خب بقیه را هم الغاء کنید دیگر! اگر قرار به الغاء کردن است و دستمان این قدر باز است که

در کلام امام تصرف کنیم خب هر چیزی را ما می‌توانیم بیایم الغاء کنیم. ما حتی در اصول لفظیه چیزی به نام الغاء قید نداریم که حالا با الغاء قید نفس این الزام برای احرام از میقات را شما بردارید و کفایت محاذات را بخواهید در این صورت اثبات کنید.

پس بنابراین اصل اولی از اصول لفظیه رعایت و دخالت تمام کلمات حتی اشارات در کلام متکلم است و دخالت آن تا مادامی که خلاف او ثابت شود این یک؛ اما حل مسئله در این جا به این است که این روایت هیچ تنافی با آن روایات اصول ما در این مسئله ندارد و همان طوری که قبلا عرض شد خدمت شما من أقام بالمدينة شهرا حکایت از توطن شخص و شهریت او می‌کند کسی که فرض کنید در یک شهری، در یک جایی، ده روز هست می‌گویند ده روز است، این ده روز بودنش می‌شود توطن اعتباری و این توطن تنزیلی از ناحیه شرع حکم توطن شرعی را دارد و موجب تمامیت صلاة و جواز صوم در آنجا خواهد شد ولی آن توطنی که از توطن

تنزیلی خارج بشود و شخص را تقریباً شهرنشین
بکند و همه جا نشان بدهند آن وقتی است که تقریباً
یک ماه بماند، کسی که برود یک ماه در جایی بماند.
لذا در آن جا داریم وقتی که یک ماه - در مورد صلاة
مسافر داریم - کسی که همین طور نیت خودش را
خلاصه به تأخیر بیاندازد و شک داشته باشد در این
که بعد از ده روز خارج می شود؟ بعد از پانزده روز
خارج می شود؟ بعد از پنج روز خارج می شود؟ خوب
همین طور می تواند نماز خود را قصر بخواند تا یک
ماه، یک ماه که شد دیگر از این جا ولو یک ساعت
دیگر بعد از یک ماه باید نماز را تمام بخواند. شما
ببینید امام همین را دارد می فرمایند.

تلمیذ: این منافات با لاینبغی لاحد دارد.

استاد: خوب لاینبغی لاحد این جا مورد می شود
مورد استثنا دیگر.

تلمیذ: وقتی اصل هست تاکید.....

استاد: ما که انکار مستثنیات و انکار مخصصات
را که نداریم، بالاخره همین لاینبغی حتی اگر در حال
مرض هم است می گوید لاینبغی! بگذار بمیرد! یا در
حالت خوف هم لاینبغی! یا در حالت خوف از ضیق

وقت هم لاینبغی! این لاینبغی گفتیم برمی گردد به
زمان صحت سلامتی، عدم ضیق وقت...، این
لاینبغی حکم ابتدایی را بیان می کند، همیشه حکم
ابتدایی و حکم اولی لکل احد، از این حکم اولی بعدا
یستثنی هذا و یستثنی و هذا الموارد برای کسی که
أقام بالمدينة شهرا یا أقام شهرا فبدا له أن یخرج من
غیر طریق که در آن جا هم استثنا داریم.

تلمیذ:.....؟

استاد: بله دیگر اینجا آن جایی است که می توانیم
تنقیح مناط بکنیم یعنی وقتی کسی که یک ماه در
مدینه است. چطور خود مدینه که چند ساعت است
نمی توانیم این کار را انجام بدهد، این روایت عبدالله
بن سنان فقط جواز محاذات میقات را می شمارد،
چون یا شما باید روایت عبدالله بن سنان را بگذارید
کنار و لاینبغی را اگر ادله آن به نحوی است اگر قرائن
و شواهد که روایت واحده عبدالله بن سنان نتواند
معارضه کند خب در آن صورت می آید می گوید
لاینبغی می آید موارد را می گیرد که أقام بالمدينة
شهرا او اقام بالمدينة سنین تفاوتی ندارد، باید این را

کنار گذاشت، خب ما نمی‌توانیم روایت امام را کنار بگذاریم، چه یکی باشد چه صد تا باشد. شما برای روایت عبدالله بن سنان بایستی که دلیل قاطع بیاورید که نداریم، پس بنابراین روایت عبدالله بن سنان چون روایت موثق است این مخصص می‌شود برای خود اهالی او لمن اقام به شهرا خب این کجا منافاتی با روایات دارد؟ چه منافاتی برای کسی که یک ماه بماند دارد؟ از این جا ما می‌توانیم استفاده این را بکنیم که خصوص مدینه در این جا ملاک نیست، بلکه در این جا خود آن شهریت و اقامت در محل در آن جا هم کفایت می‌کند این مقدار هم می‌توانیم اثبات کنیم که دلیلی بر این که خصوص مدینه باشد نیست.

گرچه باز در این جا اگر یکی بخواهد یک مقداری احتیاط بکند می‌تواند بگوید شاید خود مدینه بوده، جحفه و اینها نیست، دیگر یک مقداری خشک بودن مسئله را در این جا لحاظ می‌کند و انحصار در مدینه کرده است، یلملم نه، فرض کنید که جحفه نه و امثال ذلک نه، این اقامت بالمدینه شهرا حکایت بر این می‌کند که فرد جزء شهر بشود، لذا

اگر بیست روز هم بماند فایده‌ای ندارد. بنابراین ما می‌توانیم به ضرس قاطع در اینجا بگوییم که احرام از محاذات باطل است واللّه العالم و باید از خود موافقت باید احرام بست. انشاءالله در روز بعد به ادله آنها می‌پردازیم یعنی آنهایی که قائل به محاذات هستند.

تلمیذ: شما قائل به احکام ثانویه نیستید؟

استاد: ترتب است، عرض بنده این است که هر موضوعی حکم خاص خود را دارد حالا اسمش را اولیه می‌گذارید یا...

تلمیذ: اگر شک کند؟

استاد: شک در چه کنیم؟ شک در اصل موضوع کنیم؟ بالاخره اگر ما بخواهیم شک در موضوع کنیم...

تلمیذ: تکلیف ما چیست؟

استاد: خب شما الان در تحت چه موضوعی قرار گرفته‌اید؟ در تحت چه مصداقی قرار گرفته‌اید؟ در تحت هر مصداقی حکم آن می‌آید. الان شما فرض کنید که شک می‌کنید که آیا به شما آن اضطرار صدق

می کند یا نه؟ باید به خودتان نگاه کنید کسی که می خواهد فرض کنید رعایت احتیاط کند... خب خیلی اتفاق می افتد که سوال می کنند که اگر شک بکنیم که آیا روزه برای ما ضرر دارد یا ندارد، چون اگر ضرر نداشته باشد خب واجب است، اگر ضرر داشته باشد حرام است، اینها مشخص است حالا اگر کسی شک کرد، در آن صورت اگر احتمال ضرر غلبه می کند در آن جا غلبه ظن در آنجا حکم قطع را دارد، اگر نه احتمال صحت در اینجا غلبه دارد و عدم مانعیت او در تحت موضوع شخص صحیح و سالم قرار می گیرد بالاخره این شک باید برگشتش به یک مرجعی باشد، مرجعی در انعقاد موضوع به یکی از دو طرف و طبعاً حکم مختص به خودش را هم می آورد. بله ما یک همچین چیزی که اولی و ثانوی باشد را قبول نداریم.

تلمیذ:

استاد: بله بله صحیح است اتفاقاً من این مطلب را عرض کردم که در همان موقع که حاج باکشتی و اینها می آمدند چرا پیغمبر فرمودند؟ درست است مطلب شما درست است.

تلمیذ: در این گونه مسائل اگر آن اصل تشریح

مواقیت را که حج با این شروع می شود....؟

استاد: می دانم خب این مطلب را شما می گوید

یکی ممکن است بیاید بگوید نه فرض کنید که همان

خود مواقیت و محاذات حکم کلهم نور واحد را

دارند، همه حکم یک مطلب را دارند، خب چه

می فرمایید؟

اقلا تا قبل از تعطیلات این مثل افلاطونی را تمام

کنیم، هر چه خدا خواست، تمام نشد می رویم آن دنیا

می فهمیم چه خبر است! خیلی مهم نیست، قلیل

المؤونه است! برویم آن دنیا ببینیم! آخر صحبت سر

این است که آن جا هم بالاتر از آن چه که در اینجا

است به آدم نمی دهند هر شخصی در هر رتبه که

می رود همان جا نگهش می دارند. مگر این که در راه

باشد، مسئله او فرق می کند، هر شخصی در هر

مرتبه ای که هست از ادراک و بینش و سعه وجودی

سیرش در همان دنیا به همان مقدار است، یک سانت

بالاتر نمی رود، منتهی در همان یک سانت تجرد پیدا

می کند، یعنی به اندازه یک سانت فهمش بیشتر از آن

چه که در این جا هست اضافه نمی شود. چیز عجیبی است. یعنی هر چه که می بیند در همان مرتبه خودش می بیند، منتهی اینجا نهایت دارد، آن جا بی نهایت است، در همان مرتبه خودش بی نهایت است.

تلمیذ: بحث حدید در قیامت چیست؟

استاد: خب آن به خاطر اشراف بر اعمال است، لقد كنت في غفلة عن هذا فكشفنا این از آیاتی است که پتک بر سر انسان می کوبد و انسان را از خواب غفلت بیدار می کند می گوید هر چه می خواهی در این دنیا بچاپ، هر کاری می خواهی بکن، هر دورغی می خواهی بگو، خیال کردی، هر کار خلافی که می خواهی بکن و خیال می کنی که تمام شد و گذشت و کسی هم ندیدت و خرت هم از پل گذشت وقتی رفتی در آن دنیا فکشفنا عنک غطائك آن وقت آن تبعات عملی که انجام دادی را بیا بین، آدم خواب ممکن است حتی به خودش هم چاقو بزند، دیدید گاهی اوقات آدم خواب است صبح از خواب بیدار می شود می بیند یک جایش درد می کند نگو در خواب لگد زده، خورده به در...، صبح بلند شده می بیند این جا ورم کرده است، یا کسی دیگر به

او لگد زده است علی کل حال متوجه نشده است یا
اتفاق می افتد شخصی کاری می خواهد انجام بدهد
سرش می خورد به جایی یا... یکدفعه به او می گویی
آقا این چیست؟ موهات خونی است! نگاه کن قرمز
است، می گوید عجب! فکر می کند که این سر را کجا
زده است، یا از جایی می گذشته سرش به جایی
خورده در حال و هوای دیگری بوده فکر دیگری
بوده است، تا به خود می آید فکشفنا عنک غطاءک،
چرا دستم قرمز است؟ چرا درد دارد؟ چرا چی؟
چرا؟ چرا؟ در روز قیامت تبعات تمام کارهایی که
در این دنیا انجام داده ایم آن تبعات را می بینیم کار
خوب انجام دادیم یا کار بد، نیت خوب، نیت بد،
حرف خوب، حرف بد، خلاف فلان، تمام، یک
کامپیوتری خدا می آورد می گذارد جلوی آدم با یک
هارد نمی داند چقدری، هاردی که نمی داند تا حالا
درست شده یا نه، تمام حرفها که سهل است، کارها
که سهل است، نیت، نیت، اوه اوه هارد امروزی که نیت
را دیگر نمی تواند سیو کند، تمام آن نیت، تمام
خطورات، تمام آنها را می آید می گوید، این خطور را

آن زمان کردی و این ضرر را بر خودت ایجاد کردی،
چشمت حالا درآید خودت کردی، به تو گفتیم نکن،
چرا خطور بد کردی؟ چرا فعل مؤمن را حمل به
صحت نکردی؟ چرا؟ چرا؟ این قدر گفتیم که باید
همیشه صادق بود، صادق نبودی، چرا این جا قایم
کردی؟ چرا؟ چرا؟ یک یک، اینها را و تبعاتش،
تبعاتش را که وقتی انسان یک نیتی بکند یک عملی
را انجام بدهد یک چیزیش می شود، آن یک چیزی
می شود را می آورند و می گویند فکشفنا عنک
غطائک شما فرض کنید این کارهایی که انجام دادی
این مسائل این چیزها حالا آثار خیر و برکاتش را باید
شما بیایی تماشا کن. یعنی آنجا نه این که بیایند باز
کنند یعنی همین که انسان محشور می شود برای او
باز است، با یک حالت فعلیت نه استعداد با حالت
فعلیت در صحرای محشر می آید حالت فعلیت یعنی
همان کشفنا عنک غطاءک دیگر، با آن وضعیت
می آید با یک حالت فعلی تمام را می بیند عجیب
است عجیب این است، مسائل چقدر با حساب
است، با کتاب است، گاهی اوقات شما می بینید یک
نیت، یک خطور، حال آدم را برد در وسط نماز تمام

شد هر چه می‌کنی دیگر نماز نماز نیست، یک خطور
یک خطور برد این می‌شود فعلیت، این فعلیت را در
روز قیامت شما می‌بینید، احساس می‌کنید لذا مردم
همه مست هستند، سگری، کیف می‌کند دارد دروغ
می‌گوید، کیف می‌کند که سر او را کلاه گذاشتم،
کیف دارد می‌کند، نفهمید! او که فهمید بابا! این که
فهمید، بالایی که فهمید، چرا به فکر او نیستیم، به
فکر این هستیم این بیچاره است مثل خود ما تفاوتی
ندارد لذا حضرت می‌فرمایند: من اعترف ذنبا فارقه
عقل^۱ لم يعد ابدا این همان است دیگر، بر نمی‌گردد.
یک وقت یکی از افراد بود خب از شاگردان
مرحوم آقا بود و بعد یک مسائلی برای او پیدا شد و
یک قضایا و شبهاتی و البته اینها بی‌جهت پیدا
نمی‌شود که بگویند خدا ظالم است و دستش نبوده
است بعضی وقتها آدم خودش یک چیزیش می‌شود
و خلاصه جدا شد و بعد از مدتی دوباره نادم و
پشیمان و غلط کردم و آمد. ایشان فرمودند خب حالا
عیب ندارد بیاید بعد به ما فرمودند با او مثل رفیق
عمل کنید. آن موقع قم بودیم بعد مشهد مشرف

شدیم در همان زمان گفتم که آقا اینها که خب به این کیفیت هستند مثل اول می‌شوند؟ ایشان فرمودند هیهاااات! این کشی که به هیهات دادند هنوز در ذهن من است، هیهاااات دیگر مثل اولش نخواهد شد، نخواهد شد، بله خوب است می‌آید حال دارد، اظهار پشیمانی هم می‌کند، ولی آن چیزی که اول در او بود دیگر نیست، آن مایه و آن خمیر مایه اولی نیست، نیست دیگر، چکار کنیم؟ یقه خدا را بگیریم؟ چرا البته این هم بدانید افراد هم متفاوت هستند، بعضی عن علم، بعضی عن غیر علم، آن عن غیر علم آن اولی را از دست نمی‌دهد، ولی بعضی‌ها نه، یک چیزیشان می‌شود، بعد دوباره برگشت و توبه و فلان که مرحوم آقا هم اشاره دارند در روح مجرد به آن دو نفر. عجیب این جا است که ما وقتی که در کربلا بودیم می‌دیدیم این می‌آید آقای حداد به او اکرام می‌کنند، تکریم می‌کنند، حالش را می‌پرسند، سرسفره می‌نشیند، روز تاسوعا یا عاشورا بود، آن جا بودند، ولی یک جور دیگر بود خلاصه، یک جور دیگر بود یک قسم دیگر بود، ایشان هم بیرون نمی‌کنند، بیرون نمی‌کنند کسی را، تو هم بیا مثل بقیه

بیا اگر قرار باشه فیضی ببریم خب تو هم بیا، خودت می‌دانی، ولی مقصر بودی، فہمت را بکار می‌انداختی، مسائل را به کار می‌انداختی، بالاخره تو درس خوانده بودی، همه چیز کہ آخه نمی‌شود... آن وقت، وقتی کہ انسان خلاصه دل بدهد، می‌بیند نہ اتفاقا حالا یک مسیری به وجود آمده است بد نیست این ہم همراه آن برود، خب این کہ تو داری دل می‌دهی دیگر تمام شد، دادی دیگر، تو کہ دادی. آن شد، او اکرام می‌کنند، تکریم می‌کنند، حالش را می‌پرسند، سرسفره مریم خب تو هم بیا، خودت می‌دانی، ولی مقصر بودی، فہمت را بکار می‌انداختی، مسائل را به کار می‌انداختی، بالاخره تو درس خوانده بودی، همه چیز کہ آخه نمی‌شود... آن وقت، وقتی کہ انسان خلاصه دل بدهد، می‌بیند نہ اتفاقا حالا یک مسیری به وجود آمده است بد نیست این ہم همراه آن برو

اللہم صل علی محمد و آل محمد